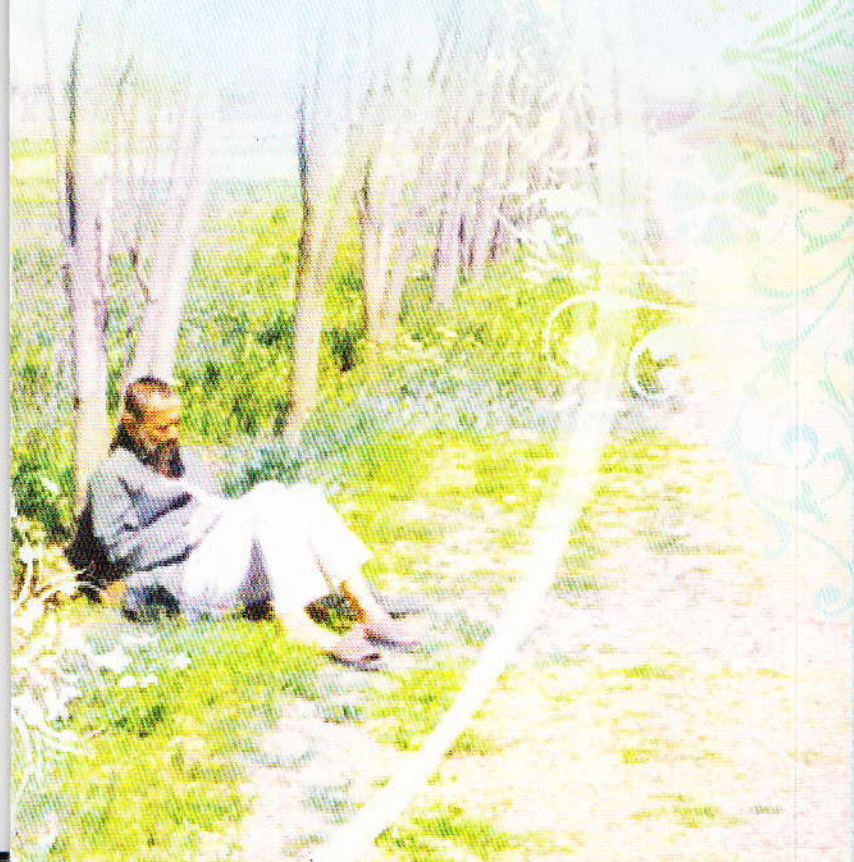


# تفکر

اثر علامہ محمد نعیم صاحب شہزادہ



## فهرست مطالب

۵	مقدمه.....
۶	استعمار نو و تعطیل فکر.....
۹	پاسخ پیش از سؤال.....
۱۰	حفظ هویت ملی.....
۱۲	نیاز به تفکر.....
۱۶	ریشه‌های تربیت فکر.....
۱۸	پیشینه تفکر حوزه.....
۱۹	ایثارگری و تفکر.....
۲۰	اخلاق تفکر.....
۲۱	تفکر فردی و جمعی.....
۲۳	نقش اخلاق در بالندگی اندیشه.....
۲۶	طناب تکنولوژی.....
۲۷	انگیزش و افول تفکر.....
۲۹	<b>پرسش‌ها و پاسخ‌ها</b> .....
۲۹	راه‌های تقویت فکر.....
۳۴	ارزش‌گذاری روی اندیشه.....
۳۶	بهره‌مندی از دانش دیگران.....
۳۸	علم منهای دین.....
۴۰	سلسله مراتب و تفکر.....
۴۱	پرهیز از کمپسیون‌زدگی.....
۴۳	تأمل و اندیشه در پاسخ.....
۴۴	تصور و آنگاه تصدیق.....
۴۵	انتقال فکر.....
۴۶	اجتهاد در تقلید.....
۵۰	دانش خود را از چه کسی دریافت کنیم؟.....
۵۲	اندیشه برای برداشت صحیح.....

## تفکر

تالیف:

محمی الدین حائری شیرازی

ناشر:

دفتر نشر آثار استاد

محمی الدین حائری شیرازی

نوبت چاپ:

دوم ، تابستان ۱۳۸۷

طرح و اجراء:

آدرنگار شرق

تیراژ:

۳۰۰۰ نسخه



تفکر در دین مبین اسلام دارای ارزش والایی است؛ در این خصوص حدیث ارزشمند حضرت رسول اکرم (ص) فصل الخطاب خوبی در ضرورت تفکر است؛ آنجا که حضرت می‌فرماید: یک ساعت فکر کردن برتر از هفتاد سال عبادت است.

این کتاب سعی دارد ضمن بررسی ابعاد مختلف موضوع تفکر، از منظری نو به آسیب‌شناسی این بحث بپردازد. اثر فوق برگرفته از سخنان آیت‌الله حائری شیرازی، نماینده مقام معظم رهبری در فارس و امام جمعه شیراز است که در بین نیروهای سازمان حفاظت اطلاعات وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ایراد شده است. این کتاب از سوی دفتر نشر آثار آیت‌الله حائری و در ادامه دیگر آثار ایشان برای استفاده علاقه‌مندان منتشر شده است.

گفتنی است چاپ اول این کتاب با نام «تفکر گامی در تعالی سازمانی» از سوی سازمان حفاظت اطلاعات وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح به چاپ رسیده که این مجموعه خود را قدردان زحمت این عزیزان می‌داند.



((اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم))

بسم الله الرحمن الرحيم

شاید این اولین جلسه‌ای باشد که شرکت‌کنندگان و برنامه‌ریزان آن چنین موضوعی را مطالبه می‌کنند. توفیق آنها را از خداوند متعال خواهانم که به آرزویشان برسند؛ چرا که این موضوع یک نکته اصلی بوده که مغفول عنه واقع شده است. در آغاز من اشاراتی را می‌کنم تا وقتی وارد بحث می‌شوید انگیزه برای همفکری داشته باشید.

### استعمار نو و تعطیل فکر

اسم استعمار نو زیاد برده شده است، اما این استعمار چه بوده، تعریفش چیست و چه روشی دارد، جای بحث است. استعمار کهنه، استعمار نظامی است؛ استعمار نو چه استعماری است؟ استعمار یعنی تعطیل فکر. نه به آن معنا که اجازه ندهد شما فکر کنید، بلکه به آن معنا که فرصت ندهد شما فکر کنید. آن هم نه به این صورت که اگر فکر کردید شما را بزند؛ نه، بلکه اجازه ندهد نیازها شما را به فکر وادارد. می‌خواهد به مجرد اینکه نیازی پیدا کنید از شما رفع نیاز کند. این یعنی تعطیل فکر.

استعمار می‌خواهد به جای شما فکر کند، شما را آماده‌خور خودش قرار بدهد. به جای شما در قضیه فکر کند و محصولات فکرش را به صورت ۳۰۰ کتاب یا ۴۰۰ کتاب در اختیار شما بگذارد و بعد هم هر کسی

این مطالب را قبول و باور داشته باشد و به کار بیند به او لقب کارشناس، توانمند، مدیر، مدبر و فرهیخته بدهد. یک امر ضد ارزشی را ارزش جلوه می‌دهد.

من مسئول ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر هستم. در بحث امر به معروف و نهی از منکر همه می‌گویند چطور می‌شود آن را راه‌اندازی کرد، اجرایی نمود؟

وقتی می‌خواهیم امر به معروف و نهی از منکر را راهش بیان‌دازیم، مثل یک ماشینی است که سر بالا می‌رود؛ شیب تند است، کمر راه ماشین را خاموش می‌کنیم، ماشین هم به سمت پایین بر می‌گردد. در امر به معروف هم همین طور است؛ فشار می‌آوریم، یک حرکتی ایجاد می‌شود و بعد بر می‌گردیم به مکان اول. در جلسه‌ای به آنها عرض کردم مشکل در امر به معروف و نهی از منکر نیست. شما نمی‌روید فکر کنید روی این مطلب که چرا قرآن نگفت «یأمرن بالواجب»، گفت: «یأمرن بالمعروف»! بروید روی این فکر کنید. چرا نگفت «ینهون عن الحرام»، گفت: «ینهون عن المنکر»! عبارت معروف و منکر همین طور سطحی بیان نشده است. اگر چیزی معروف شد خود به خود همه به آن امر می‌کنند. اگر چیزی منکر شد خود به خود همه از آن نهی می‌کنند. مگر کسی به مردم می‌گوید که به این بچه بگو دست به این نزنند؟ خودش نمی‌زند. فقط باید به او بگوییم و برایش جا بیفتد که این بد است، آن وقت دیگر نیازی به نهی کردن نیست.

پس آنچه را که در جامعه به آن نیاز داریم نه امر به معروف است و نه نهی از منکر. امر هم که می‌کنیم برای این است که معروفیت معروف و منکریت منکر را جا بیندازیم. اگر اینها جا افتاد حرکت انسان، داعیهٔ انسان برای امر به معروف، حرکت سرازیری است. اگر بخواهد امر به معروف صورت نگیرد علت می‌خواهد، برای اصل امر، نیاز به انرژی نیست، انرژی در خودش هست؛ چون حرکت سرازیری است. شما می‌خواهید هنوز واجب معروف نشده به او امر کنید. این حرکت سربالایی است، تا زور پشت سرتان هست، حرکتی می‌کنید. وقتی این زور برداشته شد در این صورت می‌زنید خلاص و عقب‌نشینی می‌کنید. یعنی می‌خواهید قبل از اینکه چیزی را معروف کنید به آن امر کنید، امر می‌کنید به غیر معروف.

شارع به شما گفته است امر بکنید به معروف. معروف یک حیثیتی هست و واجب یک حیثیتی دیگر. ممکن است واجب هنوز معروف نشده باشد. تو باید در این مرحله واجب را معروف کنی، نه اینکه امر به معروف کنی. می‌دانید مشکل کجاست؟ مشکل این است که گره معروف شدن واجب باید قبل از گره امر به معروف باز شود. ماه رمضان که زولبیا می‌خرید و شیرینی فروش یک بانندی بر آن می‌بندد دو گره می‌زند؛ گره‌ای در رو و گره‌ای در زیر. اگر شما آن گره زیری را قبل از گره رویی باز کنید من یک میلیون به شما می‌دهم. این کار را نمی‌توانید انجام دهید! شما باید گره بالا را

اول باز کنید تا آن وقت گره دوم باز شود. گره اول شما، واجب را معروف کردن است. اگر واجب معروف شد، امر به آن رایج می‌شود. اگر حرام منکر بشود، نهی از آن راحت می‌شود.

این یک فکری می‌خواهد؛ بیندیشید که چرا شارع نگفت امر به واجب و نگفت نهی از حرام، گفت: امر به معروف و نهی از منکر. یک شیء «مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ وَاجِبٌ» امر ندارد، «مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَعْرُوفٌ» امر دارد. شارع سنجیده صحبت می‌کند.

این خیلی کار با برکتی است که انسان به اندیشه احساس نیاز بکند. ما نیاز داریم به اینکه فکر کنیم و رسیدن به این مطلب خودش خیلی مبارک است. این هم حتماً تأکید رهبری بوده است؛ چون هم ایشان تأکید بر نهضت جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم داشتند. اینها همه‌اش یعنی فکر کردن.

### پاسخ پیش از سؤال

استعمار نو، استعمار رسیدن به جواب قبل از رسیدن به سؤال است. آنها مرتباً کتاب حل المسائل برای شما فرستادند. در دروس ریاضی کسانی که هندسه می‌خوانند نمره‌ای که می‌خواهند به آنها بدهند معمولاً ۱۰ نمره می‌گذارند برای قضیه، ۱۰ نمره هم می‌گذارند برای مسأله. بچه‌هایی که حافظه‌شان خوب است روی ۱۰ نمرهٔ قضیه حساب می‌کنند. ۱۰ نمرهٔ مسأله را می‌گذارند ببینند چند تای آن را می‌توانند جواب دهند.



آنهايي که استعدادشان خوب است روی ۱۰ نمره مسأله حساب می کنند؛ مسأله را باید حل کنند.

اجانب مسائل کشورهای استعماری را از حالت مسأله به صورت قضیه در می آورند؛ یعنی کاری می کنند که همه نمره قضیه را بگیرند، نه نمره مسأله را. نمره قضیه را بگیرند؛ یعنی اینکه مسأله را مثل یک درس، معلم برای اینها اثبات کند و آنها آن را فرا بگیرند و جواب بدهند. از این جهت علم در کشور ما به صورت قضایا است، نه به صورت مسائل. در تمام دانش ها ما همین مصیبت را داریم.

### حفظ هویت ملی

من تکه های افتاده از شناسنامه شماها را به شما نشان می دهم. هر کشوری، مثلاً چین، هم طب ملی دارد و هم طب بین المللی. در هند، هم طب ملی و هم طب بین المللی وجود دارد. در کشور شما طب ملی وجود ندارد. شما در صد سال قبل طب ملی داشتید. دانشگاه را برای انقراض طب ملی و انحصار طب بین المللی ایجاد کردند. در تمام علوم همین طور است. در مهندسی هم همین طور است. تمام دنیا برای خودشان مهندسی ملی و بین المللی دارند و در تمام رشته ها، هم به بعد ملی و هم به بعد بین المللی توجه دارند.

واضح تر صحبت کنم: هندی ها برای خودشان لباس دارند، ژاپنی ها هم برای خودشان، چینی ها هم برای خودشان. لباس شما چیست؟ اینکه شما می پوشید

لباس بین المللی است، نه ملی. این کت و شلوار که شما می پوشید لباس ملی است، یا لباس بین المللی؟ بازتر صحبت کنم: شما در صد سال قبل واحدهایی به نام مقیاس داشتید؛ در وزن، در طول، در حجم، در مایعات. و همه اینها اسم و اندازه داشتند. الان همه آنها منقرض شده است. حتی شما برای محاسبات خط داشتید؛ خط سیاقی، که منقرض شد. در عوض به جای اینها سیستم متریک آمد. سیستم متریک برای مسائل بین دو ملت است. اینها بین المللی است، اما در انگلستان که شما می روید، خودشان مخترع و پیشاهنگ سیستم متریک هستند، اما برای استفاده در بین ملت ها. وقتی که یک ملتی با یک ملت دیگر معامله می کند از متر استفاده می کنند، اما در داخل انگلستان، سانت معنا ندارد؛ از فوت، یارد و اینچ استفاده می کنند. کیلو در آنجا معنا ندارد، از پوند و اونس استفاده می کنند. لیتر معنا ندارد، به جای آن از گالن استفاده می نمایند. چرا؟ چون جزو هویت است، جزو شناسنامه است.

شما ببینید در تمام دنیا ماشین ها فرمانشان دست چپ است (جای راننده)، شاگرد راننده دست راست است. در انگلستان فرمان ها دست راست است و حرکت در خیابان ها هم همین طور است. انگلستان فکر کرده و به این نتیجه رسیده است؛ نه اینکه دگم است. چون خودش برنامه استعمار نو را پایه گذاری کرده، خطراتش را می داند. فواید اینکه این ماشین فرمانش دست راست باشد به خاطر این است که به همه دنیا بگوید

که این معرف ماست، شناسنامه ماست، همدیگر را گم نمی‌کنیم، خودمان را شناسایی می‌کنیم. یک ساعت را برای خودش به عنوان شناسنامه حفظ می‌کند: (Ben Beeg). این صدایش را می‌گوید مثل صدای ضربان قلب است. هر کسی هر جا صدای تک تک آن را می‌شنود، صدای قلبش را می‌شنود. اینها فکر کردند.

مصیبت ما این بوده که استعمارگر ما با فکر بوده است. خدا را شکر که از دست انگلیسی‌ها نجات یافتیم و گرفتار آمریکایی‌ها شدیم. از وقتی که این‌ها آمدند و با اشتباهات خودشان جانشین آنها شدند، فکرها راه افتادند و گرنه آنها نمی‌گذاشتند بفهمیم که ما در حال استعماریم. خشونت آمریکایی‌ها نعمتی بود برای ما، عکس‌العملش را هم می‌بینید. ۲۲ بهمن عکس‌العمل روش استعماری آمریکایی‌ها بوده است. کشور را از انگلیسی‌ها تحویل گرفتند و به نظامی‌گری تبدیلش کردند. استعمار را، نظامی‌اش کردند، جوابشان را هم خودشان گرفتند.

### نیاز به تفکر

من در درون مسئولین، بزرگ و کوچک، هیچ کدام را ندیدم مثل رهبری (مدظله‌العالی) متوجه به این نکته دقیق باشند. این هم عنایت الهی است. نه اینکه ایشان بعد از رهبر شدن این جور شده باشند، اصولاً استیل و روش ایشان در زمان طلبگی هم همین بود که زیاد روی کارها فکر می‌کردند.

من این پایه‌ها را برای این صحبت کردم که با موضوع این بحث با علاقه برخورد کنید. موضوع بحث امروز حیات شماسست. می‌بینید تا کی تأثیرات خودش را دارد.

بسیجی بودن تأثیر خودش را دارد، ایثارگر بودن قدرت خودش را دارد. اما بسیجی بودن، پاک بودن، ایثارگر بودن مستغنی از متفکر بودن نیست. آنها می‌توانند همین ایثارگر را تبدیل کنند به وسیله‌ای که برایش اندیشه‌سازی کنند، برایش تصمیم‌سازی کنند، فکر خودش را تعطیل کنند. عادتش بدهند به اینکه تغذیه کند، تقلید کند. عادتش بدهند به اینکه متعصب باشد. و از این ایثارگر، طالبان درست می‌کنند، از این ایثارگر مجاهدین خلق و گروه القاعده درست می‌کنند. این تنها مربوط به حالا نیست، در زمان حضرت امام علی علیه السلام، از ایثارگرهای او خوارج به وجود آمدند. خوارج، ایثارگران جبهه علی علیه السلام بودند، نه قدرت طلبان زمان آن حضرت. خود حضرت بین اهل شام و خوارج تفکیک می‌کند. وقتی می‌خواهد بفرماید که خوارج با اهل شام فرق می‌کنند این جوری می‌گوید: «لَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَادْرَكَهُ». می‌گوید: خوارج «طَلَبَ الْحَقَّ» هستند که خطا کردند، پیروان معاویه و همراهان او «طَلَبَ الْبَاطِلَ فَادْرَكَهُ» هستند. انسان‌های فریب خورده، «طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَ» هستند.

۱- کسی که در جست و جوی حق بوده و خطا کرده است، مانند کسی نیست که طلب باطل بوده و آن را یافته است. نهج‌البلاغه، خطبه ۶۱.



انسان‌هایی که برای رسیدن به قدرت از روی عمد و علم راهی را می‌روند «طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ» هستند.

هیچ مطلبی در قرآن نیست که خط آن را در سوره حمد نداده باشند. به همین جهت سوره حمد جامع کل قرآن است. و هم چنین هیچ مطلبی در سوره حمد نیست که در «بسم الله الرحمن الرحيم» نیامده باشد؛ به خاطر اینکه خط اصلی سوره حمد در «بسم الله الرحمن الرحيم» است. «بسم الله الرحمن الرحيم» چه می‌گوید؟ یعنی حرکت از رحمن به رحيم، تمام دین برای نحوه این مسافرت است، نه تنها قرآن در «بسم الله الرحمن الرحيم» است، بلکه در تورات هم همین طور است؛ چون همه‌اش برای حرکت از «الرحمن» به «الرحيم» است و این تعارف و مبالغه نبوده، بلکه حقیقت بوده است. در حمد سه قسمت وجود دارد:

ابتدا می‌گوید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». آوردن «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در کنار «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یک حرف دقیقی است. می‌دانید چه می‌گوید؟ «الْمُسْتَقِيمَ» یک قاعده کلی است. «کس نگوید که دوغ من ترش است». همه می‌گویند: صراط ما مستقیم است. به ملانصرالدین گفتند: وسط کره زمین کجاست؟ گفت: همین جا که میخ طویله الاغ من کوبیده شده است، می‌گویی نه برو گز کن! هر کسی می‌گوید: همین اینجاست. شما به یک جماعتی می‌گویید: کندرو، تندرو و میانه‌رو. می‌دانید چه جواب می‌دهد؛ از اول صف ده کیلومتری بگیر تا

آخر آن، به شما می‌گوید: تندرو اینها هستند که زودتر از من دارند می‌روند، کندرو آنهایی هستند که به من ترسیدند و میانه‌رو هم بنده هستم. هر کسی راه خودش را میانه‌روی می‌داند و جلوتر از خود را تندروی می‌داند و آنها هم که به او نرسیده‌اند و پشت سرش واقع شده‌اند را کند روی می‌داند.

خدا در سوره حمد به «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» اکتفا نکرد و تعریفش کرد و گفت: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». قرآن شرح حمد است. در جایی دیگر «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را تعریف می‌کند و می‌گوید: «أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ». از حالت کلی درش آورد. بعد دو دسته دیگر را ذکر می‌کند. «مَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ» معضوب علیهم هستند. «مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَ» ضالین هستند. ضالین در سوره حمد غیر از ضالین در جاهای دیگر قرآن است. ضالین در جاهای دیگر قرآن در مقابل «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ» است. ضالین در سوره حمد در مقابل «الْمَعْضُوبَ عَلَيْهِمْ» است. وقتی ضال در مقابل هدایت می‌آید انواع مختلف گمراهی را شامل می‌شود؛ یعنی هم جای «طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَ» را می‌گیرد و هم «مَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ» را می‌گیرد. اما وقتی در مقابل او قرار می‌گیرد محدود می‌شود.

مشکل ضالین چیست؟ مشکل ضالین فکر نکردن

در کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند) همنشین کسانی خواهد بود که خداوند هست خود را بر آنان تمام کرده است؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان  
سوره حمد آیه ۶۹



است، نه ایثارگر نبودن. بسیجی اگر تفکرش را از او برداری، به راحتی می‌شود با همین ایثارگری به گروهک تبدیلیش کنی. چرا؟ چون اگر به او القا کنی که این نظام ضد بشری شده است، با این نظام می‌جنگد. یعنی اگر به او تلقین بکنی و او تلقین پذیر باشد از راه به در می‌شود.

### ریشه‌های تربیت تفکر

اینکه ما یک مقداری کم فکر می‌کنیم و این شده سنت ما، ریشه در تربیت ما دارد؛ همان تربیت ابتدای بچگی. بیگانگان در ابتدای بچگی یک مایه‌هایی می‌گذارند. دیده‌اید که بچه‌های هشت، نه ماهه یا یک ساله وقتی می‌نیشنند سر سفره، وقتی یک لیوان آب به دستشان می‌آید چه کارش می‌کنند؟ یک لیوان آب را می‌گیرند و با آن بازی می‌کنند و ریخت و پاش می‌کنند. برخورد با بچه‌ای که به سمت لیوان آب می‌آید در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. آنهایی که طبقات پایین یا طبقات کم‌رنگ جامعه هستند، روی دست بچه با سوزن یا چیزی فشار می‌دهند و تنبیه‌اش می‌کنند. آنهایی که یک خورده از اینها پیشرفته‌ترند، نگاه تندی می‌کنند. آنهایی که یک خورده باسوادترند و اهل تربیت هستند، لیوان را از جلوی بچه بر می‌دارند، یا بچه را از جلوی لیوان بر می‌دارند. شما اگر راه دیگری دارید بگویید! به نظر شما می‌شود کار دیگری کرد؟ اگر رهایش بکنی لیوان آب را

یا روی قالی می‌ریزد، یا روی خودش می‌ریزد و خسارت به بار می‌آورد.

عروس من اتریشی است. بچه‌اش امین حدوداً یک ساله بود. یک لیوان روی سفره بود که آب درونش بود. امین آمد بردارد، عروس ما وقتی دید امین به لیوان نزدیک شد نه لیوان را برداشت و نه بچه را، و هیچ تذکری هم به او نداد و چیزی نگفت، بلکه یک لیوان خالی گذاشت بغل دستش. امین هم از این لیوان ریخت درون آن یکی و از آن یکی ریخت درون دیگری. زمین را کثیف نکرد و بچه هم آب بازی خود را انجام داد.

این فکر کردن است. اما وقتی بچه را برش می‌داری معنای آن این است که قد تو به این نمی‌رسد. تو کوچک‌تر از این هستی، تو توانایی نداری، و هزار القا و تحقیر در متن انجام این کار نسبت به طرف مقابل وارد می‌شود. بعد این بچه که بزرگ شد استعمارپذیر می‌شود اما دیگری که بزرگ شد، اگر بد ذات بود استعمارگر می‌شود و اگر روی دنده عقل راه برود و خوش ذات باشد بت‌شکن می‌شود. ببینید عقل و نقل جایگاه خودش را دارد. آدمی که جهت نور و عقل را انتخاب کرد، این جور که تربیت شود بت‌شکن می‌شود، اما آدمی که ریاست‌طلب است بت‌تراش می‌شود. «تَلَكَّ الْبَارِ الْآجِرَةَ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا قِيَادًا». کسی که به دنبال علو و فساد می‌رود اگر این

جوری هم تربیت بشود بت تراش و استعمارگر قهاری می‌شود.

در «بیریتیش نیوزین» نگاه می‌کردم، بچه‌های خردسالی را آورده بودند به موزه و مداد و کاغذ به آنها دادند، تازه می‌توانستند چیزی بنویسند. اینها می‌دیدند و بعد می‌گفتند بنویسید، کاغذ آورده بودند و هیچ چیزی هم نباید کسی به اینها یاد بدهد. می‌باید خودشان استنباط می‌کردند.

آنها که ارزش فکر را می‌دانستند روش‌های تعطیل فکر را از طریق دانشگاه‌هایی که خودشان به وجود آوردند در کشور ما به کار گرفتند و روش تدریسی که خودشان در دانشگاه‌ها پیاده کردند را عمل کردند. روش تدریس آنها قضیه حل کردن بود نه نوآوری. بیشترین نمره را به حافظه دادند و بیشترین بودجه و اعتبار را برای تقلید گذاشتند. اما خدا با ما بود و نجاتمان داد. تنها راه نجات شما هم حوزه بود.

### پیشینه تفکر حوزه

حوزه روش تدریسش با دانشگاه کاملاً متفاوت بود. چرا؟ چون در دانشگاه دانشجو آنچه را که استاد گفت اگر بگوید هنر و کمال است، اما در حوزه بر خلاف این است. نقل می‌کردند که یکی از شاگردها یک بحثی را نزد امام آورده و خیلی قشنگ تقریر نموده بود. این تقریر را به استادش، امام داد. استادش نگاه کرد و دید هیچ کدام از حرف‌های استاد را نقض نکرده، بلکه بحث

او را عیناً به او برگردانده است و لذا به او جواب نداد. تا اینکه شاگرد اصرار کرد، وقتی که خیلی اصرار کرد استاد گفت: اگر سر تا سر اینهایی را که برای من نوشتید به جای آن فحش به من می‌نوشتی بهتر از این بود. کدام حرف من را تو توانستی نقض کنی و بشکنی!

در حوزه، شکستن و نقض کردن حرف استاد ارزش دارد. در حوزه اصلاً مدرک مطرح نبود. یک بی‌مدرک می‌آمد و از صفر شروع می‌کرد، شاگردش مدرکش بود، عملش مدرکش بود. چرا فکر تعطیل شده است؟ به خاطر مدرک‌گرایی، درس برای مدرک و مدرک برای پول و پول برای تأمین زندگی، نقش علم و تحصیل واسطه‌ای شد تا در مرداب زندگی دفن شویم. این جوری نمی‌شود. حوزه روش تحصیلش مذاکره بود و بزرگ‌ترین عالیشان شیخ «طوسی» بود. اجماعات بعد از شیخ را بی‌اعتبار کردند. چون علمای بعد از شیخ طوسی نتوانستند فکر بکنند. به خودشان جرأت فکر ندادند. همه متفق بودند به درستی نظر شیخ. این ادعیه آمد این را شکست. اجماعات بعد از شیخ اعتبار نداشت. از بعد از زمان ابن ادریس اگر اجماعی کنند مستقل هستند و این ریشه این بود.

### ایثارگری و تفکر

همین اندازه برای اول بحثم کافی است که بدانید ایثارگران مشروط است به تفکر. ایثار مستغنی از تفکر



نیست، بلکه ایثارگر اگر اهل تفکر نباشد از ریاست طلبی  
خطرش بیشتر است. چون ایثار قدرت است، وقتی  
جهت عوض می‌شود خطرش بیشتر است. ریاست طلب  
خودش را به خطر نمی‌اندازد، اما ایثارگر می‌اندازد.

آن جایی که دیگران می‌بینند ضرر می‌کنند،  
می‌روند کنار. ایثارگر می‌ایستد تا هر چه دارد از دست  
بدهد، اما در چه راهی؟! در راه کشتن آقای حکیم یا  
صدها نفر دیگر. این‌هایی که عملیات انتحاری می‌کنند  
همین ایده را دارند و آن، همه‌اش ریشه در عدم تفکر  
دارد. تعطیل فکر و اندیشه است و می‌شود گفت که  
اندیشه وارداتی است. تصمیم‌های ساخته شده به وسیله  
دشمن از راه عادت، تلقین و القاست. پس مغرور به  
روحیه بسیجی نباید بود. بیایید این روحیه بسیجی را  
در موقع فکر کردن هم حفظ نمایید؛ بسیجی فکر کنید.  
یعنی انسان وقتی دید اشتباه می‌کند برگردد.

### اخلاق تفکر

یک متنی را در رابطه با قانون دادگاه‌های ویژه  
روحانیت نوشته بودند. آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه  
وقت بود، جناب آقای ری شهری رئیس دادگاه‌های ویژه  
بود. ایشان قوانین دادگاه ویژه روحانیت را نوشتند و  
آوردند نزد حضرت آقا جهت تأیید و امضاء گرفتند.  
آقای یزدی نظرش این بود که دادگاه ویژه هم جزء  
قوه قضائیه است و باید ما بر آن نظارت داشته باشیم  
و از این جهت با چشم ایراد به موضوع نگاه کرد و

به واژه قانون ایراد گرفت. آقای ری شهری در جواب  
گفت: رهبری تصویب نموده‌اند. آقای یزدی در جواب  
گفت: در قانون اساسی نوشته شده که قانون را فقط  
مجلس شورای اسلامی باید تصویب کند و این مطلب را  
به آقا دادند. ایشان گفت: امام راحل (ره) می‌فرمودند:  
اینکه می‌گویند مرد حرفش یکی است غلط است، مرد  
حرفش دو تا است؛ وقتی دید اشتباه است حرفش را عوض  
می‌کند. حالا درست است که من نوشتم، اما بروید و  
تعبیرش را عوض کنید؛ کلمه قانون را بردارید.

این روحیه بسیجی است که وقتی انسان دید این طرف  
درست می‌گوید بپذیرد. اخلاق فکر کردن خیلی مهم  
است. مدت‌ها انسان با مطلبی مخالف است، با روشی  
مخالف است، اما فکر می‌کند، یکدفعه به ذهنش می‌آید  
که این راه درست نیست، اما می‌ترسد که دیگران ببینند  
و به او بگویند تو تا حالا می‌گفتی که این راه درست  
است. حالا می‌آیی می‌گویی این راه نادرست است. نباید  
از این واژه‌های داشت. گاهی محاسبات در ذهن انسان  
به هم می‌خورد.

### تفکر فردی و جمعی

فکر کردن گاهی انفرادی است گاهی جمعی. کسی  
که می‌خواهد بیاید با جماعتی کار کند، این فکر کردن  
می‌تواند به صورت تیم فوتبال باشد، یا می‌تواند به  
صورت ورزش کشتی باشد. فرقی چیست؟ بعضی‌ها  
خودشان فکر می‌کنند و این فکر شخصی و فکر فردی



می‌شود. ممکن است که متفکر برجسته‌ای هم باشد. ایشان می‌شود مثل تختی، یا مثل توفیق، قهرمان کشتی کشور ما که قهرمان جهانی هم می‌شود. فکر هم اگر این طور باشد و ما یک شخصیت‌های صاحب فکری داشته باشیم از دیگران جلوتریم و در عالم ورزش کشتی می‌توانیم رتبه اول را بیاوریم. اما در فوتبال، آن موقع شاید در رتبه صدم، هشتادم، هفتادم یا کمتر و بیشتر بودیم، الان که خیلی هنر کردیم حدوداً در رتبه چهلم هستیم. شما ببینید ما در بسیاری از ورزش‌های فردی زمینه اول شدن داریم و این راهی است که خیلی زود می‌شود به آن رسید. فکر هم همین طور است. نوابغمان در فکرهای انفرادی نابغه هستند، اگر این فکر تبدیل شود به فکر جمعی ارزشش خیلی بیشتر می‌شود.

چرا مردم به کشتی این نگاه را نمی‌کنند که به فوتبال می‌کنند؟ مگر ورزش کشتی از ورزش فوتبال بی‌ارزش‌تر است. چرا زیبایی فوتبال بیشتر از زیبایی کشتی است؟ چون زیبایی حرکت جمعی را دارد. حرکت جمعی، ادب جمعی می‌خواهد، قانون جمعی می‌خواهد، مقررات‌پذیری می‌خواهد، پیروزی جمعی می‌خواهد. کسی که در فوتبال می‌خواهد مثل کشتی عمل کند هر وقت یک پاس خوبی رسید که نزدیک دروازه است می‌خواهد فوری بزند توی گل تا او را بغل کنند، اما آن کسی که مثل فوتبال می‌اندیشد پاس را رد می‌کند روی پای کسی که در موقعیت ضریب گل شدن بیشتری قرار دارد و شانسش برای گل زدن بیشتر است.

### نقش اخلاق در بالندگی اندیشه

آیت الله العظمی بروجردی سال‌ها روی طبقات رجال به عنوان یک اندیشه اصیل فکر کرد که افرادی می‌آیند و درباره این آقا می‌گویند مطالب ایشان موثق نیست. یا اینکه این روایت معتبر است یا نه، بدون اینکه طبقه او را در نظر بگیرند و از روی طبقه بفهمند که این روایت مقطوعه است یا مرفوعه. آمد گفت: این طبقه حدیث و طبقه رجال حدیث، اینها با هم هم طبقه هستند. بعد طبقه اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم، و طبقات را بیان کرده اند. کتابش می‌خواست چاپ بشود و مدت‌ها هم روی آن کار کردند؛ ویرایش و همه چیز انجام شد. کتاب «تقات و رواة» اردبیلی را دیدند. ایشان گفت: به حی کتاب من کتاب رجال اردبیلی را چاپ کنید؛ چون ایشان هم طبقات را بررسی کرده است و از اسم، شهرت و عنوان خود گذشتند. این اخلاق است.

این همان کاری است که فوتبالیست معمولی هم انجام می‌دهد؛ به جای اینکه خودش بزند توی گل، روی پای او می‌دهد. این پیروزی‌ها ریشه در اخلاق دارد و شکست‌ها هم ریشه در اخلاق دارد. علت اینکه حاضری برای آوردن یک اندیشه شکست می‌خورند، اخلاقشان هست، علت پیروزی هم اخلاق است. شما نگاه کنید؛ مآله‌ای در کشور ما پیش آمد، عراق به کت حمله کرد، آمریکا به عراق اعلام جنگ داد. این سانه را چطور حل کنیم. عربستان این اندیشه را از

این طریق حل کرد که دفاع می‌کنیم از کویت، دفاع هم کرد، عراق نیز عربستان را تهدید کرد. عربستان باید این مسأله دوم را نیز حل کند که تهدید عراق را چطوری حل کنیم. استمداد کرد از آمریکا.

این فشارها همه به خاطر استمداد است. جنگ تحمیلی برای استمداد بود که مدد از شرق یا غرب بخواهیم. اگر خواسته بودیم، استحاله شده بودیم. دیگر این نبودیم که الآن هستیم. مسأله را امام به این شکل حل نکرد. عربستان به وسیله استمداد حل کرد. آمریکایی‌ها آمدند داخل عربستان. یک قدم به اسرائیل نزدیک‌تر شدند. ایران می‌خواست در این مسأله وارد بشود. آنهایی که می‌گفتند صدام توبه کرد و مثل خالدین ولید شده، از آن استفاده کنیم و الآن از آمریکا انتقاد کنیم. این هم یک نوع اندیشه بود.

بعد از رحلت امام بود. آن موقع اندیشه مشترک همین رهبری فعلی و آقای هاشمی کارساز شد. فکر کردند، نتیجه‌اش را ببینید چه شد. بعداً گفتند: در جریان حمله آمریکا به عراق و حمله عراق به کویت، جمهوری اسلامی سود برد. این نتیجه اندیشه بود که فکر کردند، خوب چرا آن‌ها این فکر را نکردند، برای اینکه اخلاقش را نداشتند. فکر صحیح محصول اخلاق صحیح است. فکر سازنده محصول اخلاق سازنده است. شما وقتی توکل داشته باشید، خدا کمک‌تان می‌کند و مأیوس نمی‌شوید. با اشکالات جزئی قضیه را تمام شده نمی‌دانید، عوارض جنبی‌اش را در نظر می‌گیری و

دنبال یک بارقه‌ی دیگر هستی.

یکی از فرماندهان می‌گفت که موقع عملیات خیبر بود و در اتاق جنگ، بعضی سیگار می‌کشیدند و قدم می‌زدند و فکر می‌کردند، اما آقای صیاد شیرازی دو رکعت نماز می‌خواند و فکر می‌کرد، به جای سیگار کشیدن و قدم زدن. این مزیت است. بعضی‌ها عادت می‌کنند که با سیگار بتوانند مسأله را حل کنند. من عرض می‌کنم این طور نیست که سیگار بی‌اثر باشد، چون تخدیر می‌کند. سر و صداها را ساکت می‌کند و از بین می‌برد تا این بتواند فکر کند. سیگار او را از سر و صداها نجات می‌دهد، اما بعد از این عادت می‌کند که چون این نتواند سر و صداها را بخواباند، این می‌شود مشکلی که سعدی گفت:

نیدم گوسفندی را بزرگی

رهانید از دهان و چنگ گرگی

شانگه کارد بر حلقش بمالید

روان گوسفند از وی بنالید

که از جنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت، گرگم تو بودی

سیگار می‌شود بزرگ، انسان می‌شود گوسفند، و خیال و فکر و اضطراب می‌شود گرگ. این اخلاق آثار منفی می‌گذارد. خیلی از بزرگان هم مبتلا به این بودند.

این طور نبود که فقط انسان‌ها اشتباهی به این راه بروند. من می‌گویم سیگار را شما با فکر نکردن قیاس کنید. سیگار شده بود معروف، فکر نکردن هم شده بود



معروف. آنها که توانستند سیگار را معروف کنند تعطیل فکر را هم معروف کردند.

### طناب تکنولوژی

ما اگر فکر نکنیم مدرنیزم برای ما چه خواهد کرد؟ تکنولوژی برای ما چه می‌کند؟ تکنولوژی طنابی است که از بالای چاه به درون چاه فرستاده‌اند تا آدم بی‌وسيله، متوسل به وسيله بشود و از چاه تاریک ناتوانی، به بیرون از چاه توانایی منتقل بشود. دویست سال قبل اگر شما می‌خواستید نامه‌ای به کسی که در شهری است بنویسید تا بخواند برگردد، چند ماه طول می‌کشید. خبری می‌خواستید بگیرید یا یک حج می‌خواستید بروید یک سال طول می‌کشید. تکنولوژی ما را از خرج یک سال، به خرج سه ساعت و از زمان چند ماه برای یک پیام، به چند لحظه رسانید.

این قدرت این طناب است؛ می‌تواند ما را از این عمق بالا بکشد. این قدرت تکنولوژی است، قدرت مدرنیزم است. اما اگر فکر را در ما تعطیل کرد و ما هر چه لازم داشتیم در کتاب‌ها بود آنها به جای ما اندیشیده بودند و این ابزار و وسایل را ساخته بودند و ما هم‌همه‌اش را خریدیم و مصرف کردیم، با این کار ما این طناب را به کار برده‌ایم و ما را هم از چاه بیرون آورده است و ما یک کشور با درآمد می‌شویم، اما به این خفت. یا حلقه‌ای که بنا بود به کمر ببندیم، وقتی فکر را تعطیل کردیم و به گلو بستیم و با آن طناب عملاً جنازه ما بیرون آمد،

اگر چه از نظر اقتصادی، تکنولوژی و نظامی پیشرفته باشیم خیلی کشورها هستند که پیشرفت نظامی و تکنولوژی و اقتصادی دارند، اما مهره هستند در دست دیگران.

### انگیزش و افول تفکر

چگونه عمل کنیم که این فکر فعال بشود؟ جایزه بدهیم به کسی که این فکر من را نقض کرد. من به ذهنم این می‌آید و این راه حل من است. هر کس توانست آن را نقض بکند و اشکال بر آن گرفت به او جایزه بدهیم. جایزه بدهیم به ردکنندگان نظر ما. در صورتی که بتوانند ثابت کنند که نظر ما اشکال دارد. اگر حلقه‌ای می‌گیرید و دور هم هستید و می‌خواهید فکر کنید، به کسی که اشکال کارتان را روشن کند جایزه بدهید. نگوییم دشمن ماست، نگوییم غرض دارد! این یک مشکل اخلاقی است. به این آیه توجه کنید: **«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا»**. یک کاری می‌کند انسان که فکرش را می‌توانند تعطیل کنند. خودمان را برویم ببینیم و گرنه آنها تعطیل می‌کنند. شما می‌گویید استعمارگر لاشخور است. من هم می‌گویم لاشخور است. گناه کسی که لاشخور است بیشتر است یا گناه

از کسانی که هر روز به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت. سوره آل عمران، آیه ۱۵۵.



آن کسی که لاشه شده؟ خدا فردا او را عقوبت می کند بر لاشخوری یا ما را عقوبت می کند بر لاشه شدن؟ چرا تو لاشه شدی که تو را بخورند؟ چرا گذاشتی فکر تو را تعطیل کنند؟ چه چیزی باعث شده است که کارهای دیگران را بر فکر کردن ترجیح بدهی؟ راحت طلبی، زود به نتیجه رسیدن، زود جواب دادن، پاسخ فوری خواستن، یعنی چه؟ این زمان می خواهد، فرصت فکر کردن می خواهد. من الآن آمدم، این را هم آوردم، وقت هم نداریم، بلند شو و زود جواب بده. خوب، جواب اینکه شما می خواهید آماده خوری کنی می شود تعطیل فکر. «بَعْضُ مَا اَكْتَسَبُو» راحت طلبی است، زحمت به خود ندادن است و در حقیقت نفهمیدن است. آدم یک اعتراف می کند که نفهمیده است و می رود تا بفهمد، نه اینکه اصرار داشته باشد که من می فهمم، پس آنچه این غربی ها گفته اند درست است. نه، جزء اخلاق فکر کردن این است که انسان بگوید ناقص مال خودمان به دلیل اینکه مال خودمان است اگر ناقص است بنشینیم و تکمیلش بکنیم.

## پرسش ها و پاسخ ها

### راه های تقویت فکر

#### سؤال اول:

#### راه های تقویت فکر چگونه است؟

شما چگونه بدنتان را تقویت می کنید؟ ورزشکار چطور خودش را تقویت می کند؟ مایه ای از انرژی دارید به کار می برد این سرمایه ای است که اگر به جریان افتاد سود دارد، ارزش افزوده دارد. ارزش افزوده اش به آن اضافه می شود، فردا نیرومندتر می شوید. وقتی انسان نیرویش را به کار ببرد، ورزیده می شود. همان طوری که ورزشکار با ورزش ورزیده می شود و نیرویش هم اضافه می شود فکر را هم باید به کار انداخت و از آن استفاده کرد. اگر چیزی را که دیگری گفته است می بینید حرف خوبی است، بیستید می توانید بر آن نقض وارد کنید، یا می توانید یک اشکالی بر آن بگیرید. اگر بنای شما این باشد که وقتی حرفی را که می شنوید سریعاً قبولش کنید این شما را رشد نمی دهد. مگر پیغمبر است که حرفش درست باشد! انسان است، جایز الخطاست. من باید بسم آیا به حرف سعدی می توانم ایراد بگیرم. ایراد

خام گرفتن غلط است و این هم که انسان خود کم‌بینی کند و به خودش اجازه ندهد که فکر کند غلط است. شما سعی کنید این طور نباشید. توکل کنید بر خدا، بگویید آنچه را خدا به او داده است به من هم می‌دهد. فکر کنید، اما مغرور نباشید. غرور بی‌فکری است، ترس هم بی‌فکری است. اعتدال این است که اگر کسی کار ارزنده‌ای کرد، من هم بتوانم بر ارزش او اضافه کنم، آن را بتراشم و بیشتر بشود.

### سؤال دوم:

### چه کارهایی باید انجام بدهیم که توان فکر کردن را در خود افزایش دهیم؟

فکر نکنیم مسائل همه حل شده است و مسائل تنها یک راه حل دارد. راه حل‌های دیگری هم وجود دارد. امام راحل (ره) گاهی به آقای بازرگان ایراد می‌گرفتند و حق هم با امام بود؛ اما اگر از کسی در یک مسأله‌ای ایراد گرفته می‌شود، معنای آن این نیست که او مجسمه ایراد است و هر کاری که می‌کند غلط است. ایشان استاد دانشکده فنی در دانشگاه تهران بود. رشته او هم رشته ماشین‌های حرارتی، ترمودینامیک بود. معمولاً روش اساتید این است که مسأله را می‌آورند، راه حل آن را هم ذکر می‌کنند.

ایشان راه حل آن را از شاگردان خود می‌خواست. بعد هم همه راه‌های موجود را بیان می‌کرد. اول راه‌ها را نمی‌گفت که فکرها تعطیل شود. اول اشکال‌ها را

می‌گفت تا فرصت پیدا کنند و فکر کنند. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی معروف بود که ورودش خوب بود، اما خروجش خوب نبود. به او می‌گفتند: آقا فتوایی که برای ما نتیجه گرفتی ما قانع شدیم. عصبانی شد که مگر اینها مقلد من هستند. من به این راه رسیدم، آنها هم مجتهد هستند تلاش کنند و خودشان کار کنند و به راهی برسند. آیت الله ملک حسینی و آقای عبدالمجید رشیدیپور، در مکتب اسلام هم سابقه دارند، هر دو هم در حیات هستند. یک روز سر سفره ناهاری بودیم، این دو با هم صحبت می‌کردند. یکی می‌گفت: یادت هست امام در مسجد محمدی تدریس می‌کرد، ایشان قبل از مسجد سلماسی، در مسجد محمدی تدریس می‌کرد. عده شاگردانش هم از ۲۰ تا ۳۰ نفر بیشتر نبود، گفت: امام گفت: اینها را می‌بینی، همه آنها مجتهدند، اما تنبل هستند! اینها به توضیح المسائل عمل می‌کنند. برو فکر کن و به فتوای خودت عمل کن. توضیح المسائل فتوای آقای بروجردی است. می‌گفت: ریشه تعطیل فکر تنبلی است، استخوری است. امام به مجتهدین درس خود گفت: شما تنبلید، اینها هم گفتند راست می‌گوید. ما عمل به توضیح المسائل می‌کردیم و امام (ره) گفتند: تنبلید. شما که مجتهدید بروید فتوای خود را عمل کنید.

## سؤال سوم:

مهم‌ترین زمان‌ها و مکان‌ها برای فکر کردن چه موقعی است؟

بین الطلوعین؛ نماز صبح را اول اذان بخوانید و تا موقع آفتاب نخوابید. خواب بین الطلوعین شیرین‌ترین خواب‌هاست. تهران هم من خیر دارم که خواب صبح آنها جزء ضرورت‌هایشان است. نماز نیامده برای اینکه بخوانید و بخوابید.

مأمون آدم بد و بدجنسی است، اما متفکر است.. علی علیه السلام درباره بنی عباس گفته است: «ثَمَنُهُمْ أَعْلَمُهُمْ؛ هشتمین آنها عالمترین آنهاست»؛ یعنی همین مأمون. به امام رضا علیه السلام نامه نوشته و استفتاء و سؤال کرده است که چرا نمازها برای پنج وقت داده شده است و چرا این پنج وقت؟ امام رضا علیه السلام جواب داد: نماز صبح برای شروع کار روزانه است و نماز ظهر برای خاتمه کار نیمروز اول. نماز عصر برای شروع کار نیمروز دوم و نماز مغرب برای خاتمه کار نیمروز دوم است و نماز عشاء برای خاتمه کار شبانه روزی است. می‌فرماید: یکی شروع است و یکی خاتمه است تا کارها با یاد خدا شروع بشود و با یاد خدا ختم بشود.

اما چرا در این وقت‌ها؟ فرمود: اول وقت نماز صبح طلوع فجر است؛ هر کسی می‌تواند نگاه کند و سپیده را ببیند. آخرش هم طلوع خورشید است؛ هر کسی می‌تواند آن را ببیند، نماز ظهر هم به همین نحو. فرمود: علت آن این است که وقت‌ها کاملاً مشخص

است پس نماز صبح به عنوان شروع کار است، نه یک فریضه‌ای که بعد از آن بگیریم بخوابیم. کار را باید با آن شروع کرد. این شاقول شماسست، می‌گذارید و پایش کار می‌کنید. کار به موازات این شاقول صورت می‌گیرد. هر نماز ظهر هم کارکردها را شاقول گذاری می‌کنی تا ببینی کجایش ایراد دارد. ببینید آیا کار صبح تا ظهر شما با نماز هم‌خوانی دارد یا نه. پس نماز صبح برای این است که کارها به موازات نماز و هماهنگ با آن انجام گیرد و نماز ظهر برای تأیید این هماهنگی است. نماز دوباره یاد خداست و هماهنگی کارها با نماز. بنابراین بهترین وقت‌ها بین الطلوعین است، که روزی را در آن وقت قسمت می‌کنند.

حال که بیش آمد این مطلب را هم بگویم: در سال ما چهار فصل داریم: بهار، تابستان، پاییز و زمستان. بهترین فصل رویش و درخشش بهار است. انواع گل‌ها، انواع میوه‌ها در این فصل است. حتی میوه‌هایی هم که در تابستان رشد پیدا می‌کنند و لادتش در بهار است. این چهار فصل سال است. یک چهار فصلی هم برای عمر داریم: طفولیت، نوجوانی، جوانی و کهولت. کهولت زمستان عمر است و قبل از کهولت هم کمال است. یک چهار فصل هم داریم برای شبانه روز، از اول طلوع فجر تا قبل از ظهر بهار است، پیش از ظهر تا ساعاتی از بعد از ظهر تابستان است. از آن موقع تا مقداری از شب پاییز است و از آن طرف تا آخر شب زمستان است. همان طوری که بهار بهترین است، این اول روز



هم بهترین است.

## ارزش‌گذاری روی اندیشه

### سؤال چهارم:

همواره گفته می‌شود که فکر کردن خوب است، اما گفته نمی‌شود چگونه باید فکر کرد و راه‌های فکر کردن چیست؟

همشیره‌ام به دخترش گفت: بچه در گهواره گریه می‌کند، با او حرف بزن تا بخوابد. بعد پرسید: به او چه گفتی؟ گفت: به او گفتم: حرف، حرف، حرف... گفته بود: با او حرف بزن، او هم حرف را تکرار کرده بود. بعضی‌ها فکر می‌کنند روش کارها از بدیهیات است. از این جهت گمان می‌کنند در رابطه با آن نباید صحبت کنند. شیوه فکر کردن از بدیهیات نیست. بنابراین باید درباره آن هم فکر کرد. باید فکر کنند تا ببینند چگونه باید فکر کنند و چه اخلاقی برای آن در نظر بگیرند.

آقای عبدالسلام از مسلمان‌هایی بود که جایزه نوبل گرفت. ظاهراً پاکستانی بود. آمد ایران و آمد شیراز. جلسه‌ای با او داشتیم. او می‌گفت: کشورهای اسلامی باید بیایند و اعتبارات تحقیقاتی‌شان را از نیم در هزارم به چهار پنج درصد برسانند. یعنی ما باید اعتبار را بدهیم به اندیشه، ارزش‌گذاری کنیم به اندیشه. طرح خوب را بخریم، پول خوب را بدهیم به کسی که فکر خوب می‌کند و راه حل خوب می‌دهد.

ما عموماً به حجم حقوق می‌دهیم، نه به وزن؛ در

حلی که ارزش در وزن است، نه در حجم. از جمله حقوق شما کارمزدی است یا روزمزدی است؟ حقوق را ماهانه می‌گیری. همین یعنی تعطیل فکر یعنی حقوق می‌دهند به حجم وقت شما، و حقوق به وزن وقت شما نمی‌دهند. اگر حقوق را کارمزدی می‌کردند و به کار شما حقوق می‌دادند، آن وقت می‌دید آن حقوق‌هایی که الآن مساوی است، یکی چند برابر دیگری می‌شد.

نظرة تأمین بیمه روستایی با من صحبت کرد که من چه کار کنم؟ گفتم: حقوق کارمندان خود را کارمزدی کنید این فرد آمد و میزان افرادی را که بیمه می‌کردند، کمالات اساسی حقوق. در اصفهان یک نفر در فاصله یک ماه هزار نفر را بیمه کرد و در فارس یک نفر ۵ یا ۶ نفر را بیمه کرد. خودم گفتم: بر مبنای همین کار به آنها برده‌اید اما قبل از این هر دو تا یک حقوق مساوی می‌گرفتند.

آن هم اگر حقوق را کارمزدی پرداخت نمایند، می‌بیند دو نفر که مساوی حقوق می‌گرفتند یک‌دفعه حقوق یکی پایین آمده و حقوق یکی دیگر یک‌دفعه چند برابر می‌شود. راهش این است. نسبت زمان با حقوق، نسبت معکوس است. ما نسبت آن را مستقیم قرار دادیم. خیاطی که می‌خواهد لباس برای شما بسوزد، یک خیاطی بیست روزه می‌دوزد و یکی دیگر چهارماهه اما خیاطی که بیست روزه تحویل می‌دهد دو برابر آن چهارماهه از شما حقوق مطالبه می‌کند. شما

هم می‌دهید، چون شما پول می‌دهید بابت خیاطی، چه کار دارید، هر چه زودتر آماده شود بهتر است. اینها هم به خاطر سیستم دولتی است.

رهبری عزیز ما خودش فکر می‌کند. آمد روی اصل چهل و چهار مطالعه کرد؛ دید آن سطر آخرش که ملاک رشد و توسعه است، واگذاری به بخش خصوصی است. از خود قانون اساسی یک نکته گرفته و این قانون را زیر و رویش کرد. در همه جا فکر کردن می‌تواند ثمر داشته باشد. در خاطرات جنگ بین‌الملل اول زمانی که حمله آلمان‌ها به پاریس شدید شده بود، شهردار پاریس طرحی داد و خطر را از پاریس دور کرد، در حالی که شهردار چه کاری به کار نظامی دارد. افسرها طرحی ندادند. بنابراین می‌شود گاهی یک نفر از زاویه ای دیگر نگاه می‌کند و مسائل را می‌بیند.

### بهره‌مندی از دانش دیگران

#### سؤال پنجم:

با عنایت به تأکیدات و ضرورت‌ها و نیاز به فکر کردن به صورت انفرادی و جمعی، اشاره‌ای هم به زیر بناها و مبانی و مقدمات و ایجاد زمینه‌ها در فرد و محیط که بایستی در فرد و اطرافیان فرد فراهم گردد، بفرمایید. به نظر می‌رسد ریشه در اخلاقیات و روش و منش و سلوک داشته باشد.

حرف درستی است. بحث من هم در این زمینه بوده است. بهترین روش هم همین است که ما احساس

کنیم که آنچه از خارج وارد می‌شود را نداریم، با راه حل‌های وارداتی نخواهیم توانست مسائل را حل نماییم. «أَعْلَمَ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ.» جمع علم الناس الی عمله یعنی چه؟ علم دیگران را هم بگذارد روی علم خودش، یعنی علم خودش قاعده باشد، از علم آنها تغذیه بشود و به وسیله علم دیگران، علم خودش را تغذیه کند. مثل مادری که شیر می‌دهد به بچه، فرمول شیر مادر شیر انسان است، شیر گاو هم می‌خورد، شیر گوسفند و شیر شتر و گاو میش هم می‌خورد، اما شیر انسان پس می‌دهد، معنای این حدیث این است که علم دیگران را مثل غذا باید مصرف کرد، اما علم ملی خودمان را پس بدهیم.

دوره این پدر و پسر دوره تعطیل کردن اصل اندیشه ملی و ملیت بود. از این جهت دانشگاه را آوردند برای تعطیل کردن علم ملی در تمام رشته‌ها، اما زور آنها نرسید که حوزه را هم تعطیل کنند، وگرنه آنها از حوزه چیزی می‌ساختند مثل جایی که در یک شهری از شهرهای اسلامی درست کردند که افراد طالبانی صادر می‌کند. این تفکر و اندیشه است. تذکرتان به جا بود. ما باید اصل دانشگاهی که در آن تحصیل کردیم را حفظ کنیم. خوب!

قالب این خشت در آتش فکن

خشت نو از قالب دیگر بزن

۱. داناترین مردم کسی است که دانش دیگران را به دانش خود بیفزاید. پیامبر گرامی اسلام، امالی صدوق، ص ۲۷، ج ۴؛ میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۲۱۰۸، ح ۱۴۱۶۴



## علم منهای دین

بعضی مواقع گاهی من ایراداتی را به این دانشگاه‌های وابسته می‌گیرم. خیال می‌کنند که من فقط به این‌ها دارم می‌گویم، خرده می‌گیرند. در حالی که کل دانشگاه‌های عالم مشکل دارد، نه مال ما تنها. دانشگاه‌های دنیا چیزی که به اهل عالم می‌دهد اسلحه است. آقای «الف» با آقای «ب» دعوا دارد، این عالم «الف، ب» است. دانشگاه می‌شود آقای «ج»، این آقای «ج» اگر یک روزی چوبی بزند به آقای «الف» یا آقای «ب»، دشمنی کرده با آن دوتا یا دوستی کرده؟ علم منهای دین دشمنی است، حال چوب هیچی، چاقو باشد، شمشیر باشد، سلاح گرم باشد، تا حالا که شده موشک‌ها با کلاهک اتمی، آن هم خوشه‌ای. هم به او داد هم به آن یکی داد.

علم منهای دین جز دشمنی هیچی ندارد. این علم اگر در اختیار دین قرار بگیرد، چیز سازنده‌ای می‌شود. دیگر بازاری را به وسیله دانش دانشگاهی می‌گیرد و خودبازداری را به وسیله دانش دینی. بشر الآن، منهای خودبازداری تمام تلاشش دیگر بازاری است. دیگر بازاری است که اینجا دشمنی می‌کند، یعنی سلاح می‌آید دست کسی که خودش جلودار خودش نیست. به یکی گفتند تو چرا از گاو می‌ترسی؟ گفت: چرا نترسم؟ گاو شاخ دارد، ولی عقل ندارد. شاخ می‌زند، اما به چه کسی بزند معلوم نیست. خودبازدار نیست، اما دیگر بازدار است. دیگر بازاری منهای خودبازداری

مشکل جامعه عالم است. ناامنی می‌آورد. بعد هم این آقایان می‌آیند کنگره تشکیل می‌دهند تا فکر کنند که چگونه می‌توانیم بین امنیت و توسعه هماهنگی ایجاد کنیم چون دیدیم هر چه توسعه بیشتر شد، امنیت کمتر شد ریشه‌اش در این است. آیا شما می‌توانید آن را هر کنگره‌ها حل کنید؟ ریشه آن در دین است. شما دین را زدی عقب، دانش منهای دین شد. شد دیگر بازاری خالص، اخلاق خودبازداری کجاست؟ تا آن دست خودش را می‌گیرد روی بخار آب جوش می‌سوزد، به یاد جهنم می‌افتد. این هم موجب می‌شود تا بسیاری از گناهان را انجام ندهد. خطاها را تعطیل کند شما آمدید جهنم و بهشت را حذف کردید. تمام مسائل پس از مرگ را حذف کردید. بعد هم می‌خواهید اینجا امنیت داشته باشید. کجای کارید!

یکی از سلاطین آدم خوب و سالمی بوده، ظاهراً ابراهیم ادهم بود. یک دفعه دیدند یکی در پشت بام خانه‌اش راه می‌رود و جایی که نباید کسی باشد هست! دیدند یک آدم روستایی است، گرفتند و بردند نزد ابراهیم ادهم. گفت: برای چه در پشت بام ما قدم می‌زدی، برای چه آمده بودی اینجا؟ گفت: شترم گم شده بود. ادهم گفت: شتر خود را در پشت بام من می‌خواهی بجویی! گفت: تو که بدتری. گفت: چطور من بدترم؟ گفت: تو می‌خواهی به خدا برسی، از راه سرگرمی و با این زندگی که داری! منقلب شد و رها کرد به هر جهت بشر هم می‌خواهد با این دانش به



امنیت برسد! مثل همان است که روی پشت پام ابراهیم  
ادهم دنبال شترش می‌گردد.

### سلسله مراتب و تفکر

#### سؤال ششم:

در سطح سلسله مراتب، روش بر این است  
که زیر دستان انتظار دارند که مافوق آنها در  
موضوعات مختلف آنها را راهنمایی و هدایت  
کنند و معمولاً مافوق نیز به چنین شیوه‌ای عادت  
کرده است. در نظر حضرت عالی این شیوه موجب  
رشد فکر است یا موجب رکود فکر؟ شیوه صحیح  
چیست؟

استخاره! مافوق همه ما، خداست. در هر موضوعی  
استخاره کنید! یک آقایی سر سفره‌ای بود. چهل  
تا استخاره کرد برای غذاهایی که جلوی همه مردم  
بگذارد. به نظر شما این خوب است؟ دیگر نمی‌تواند  
فکر کند، چون عادت کرده به استخاره. «كُلُّ شَيْءٍ جَاوَزَ  
حَدَّهُ اِنْعَکَسَ ضِدَّهُ»؛ هر چیزی که از حد خودش تجاوز  
کند نتیجه ضد آن را می‌دهد.»

هر کسی می‌آید پیش ما استخاره کند به او می‌گوییم  
استخاره دوتا شرط دارد: اول اینکه فکر کرده باشی و  
دوم اینکه از اینکه با فکرت حل بشود مأیوس شده،  
مشورت کرده باشی. یعنی بعد از فکر و مشورت اگر به  
نتیجه‌ای نرسیدی رو به استخاره بیاور. اگر این دو کار را  
کردی و دیدی با این حل نمی‌شود این استخاره جواب

خاص است و گرنه این استخاره جواب خدا نیست. او هم  
قرآن را از من می‌گیرد، می‌بوسد و می‌برد می‌گذارد  
سرجایش و استخاره نکرده بر می‌گردد. خدا گفته هر  
وقت مضطرب شدی من جوابت را می‌دهم، نه اینکه  
هین جوری من عوض تو فکر می‌کنم. این هم به  
خاطر تمثیلی است.

هر تیروهای مسلح مسأله سلسله مراتب وجود دارد.  
در دوره رژیم سابق هم همین کار را برای این مسائل  
می‌خواستند انجام بدهند. اما الآن که نظام اسلامی روی  
کار آمده، اگر سلسله مراتب گفته است که فکر کنید،  
اگر خیلی مقید به سلسله مراتب هستید این را هم  
عمل کنید. مگر نمی‌فرمایید ما می‌خواستیم فکر کنیم،  
چون منتظر دستور مقام بالا بودیم به خاطر این معطل  
شدیم خیلی خوب انتظار برطرف شد؛ مقام بالا دستور  
دادند فکر کنید. اگر شما این عقب ماندگی‌تان به خاطر  
اطاعت مافوق است، پس از این ما باید شاهد پیشرفت  
شما باشیم؛ چون به سلسله مراتب معتقدید. پس فکر  
کنید.

### برهیز از کمیسیون زدگی

#### سؤال هفتم:

مشکل اکثر سازمان‌ها این است که به علت  
حجم زیاد کارهای اجرایی یک نوع عمل زدگی  
وجود دارد. آیا لازم نیست از نظر ساختاری  
رسمی برای فکر کردن فراهم کنیم؟

بسیاری اوقات من به استاندارها تذکر داده‌ام، شما از این کمیسیون به آن کمیسیون می‌روید، این کمیسیون زندگی خیلی بدتر از فلک زدگی است. بیایید بیرون و در عالم اجرا، واقعیت را ببینید چه خبر است و فکر هم بکنید. هم فکر، هم دیدن. بیایید در عالم کارها، مباشرت داشته باشید با امور. ببینید در خارج چه می‌گذرد. از نزدیک ببینید. همیشه با فاصله گزارش‌ها را نگاه نکنید. خودتان بروید گزارش‌ها را تحقیق کنید، بعد فکرتان فعال می‌شود. عمل زدگی خوب نیست، حرف زدگی خوب نیست. این قدر در کمیسیون‌ها صحبت می‌شود که آقای Lance پدر خانم پسر م به همراه رهبر شیعیان اتریش به ایران آمد و در یکی از کمیسیون‌ها شرکت کرد. وقتی از کمیسیون بیرون آمد رنگش سرخ شده بود. گفت: ایرانی‌ها همه‌اش حرف، حرف، همه‌اش کمیسیون، کمیسیون، کمیسیون. خوب اشکال وارد است.

**مشکل دوم، تأثیر شرایط محیطی و مصرف زدگی می‌باشد و مشکلات زندگی افراد را به روزمرگی واداشته است و چگونگی غلبه بر این مشکل.**

باید دقت کنید لقمه‌ها حتماً حلال باشد و نان‌ها یا وسایلی که مک دونالد تهیه می‌کند نخورید. آقای مک دونالد در آمریکا نشسته، تمام پیتزا و سوسیس و همبرگر الگوهای اوست. خودتان خلایق داشته باشید.

همین طوری که انسان طب ملی می‌خواهد، غذای ملی هم می‌خواهد. شما غذای بین‌المللی می‌خورید و بین‌المللی هم فکر می‌کنید. غذای‌تان، لباس‌تان و همه چیزتان را ملی کنید، استقلال‌تان احیا می‌شود و فکر می‌کنید.

### تأمل و اندیشه در پاسخ

#### سؤال هشتم:

افراد هستند که در جمع با شنیدن صحبت‌های دیگران دائم نظرات خود را تغییر می‌دهند آیا این افراد از خصلت خوبی برخوردار هستند؟ بعضی‌ها به این افراد می‌گویند: دم دمی مزاج. آیا این موضوع درست است؟

افراطش بد است، تفریطش هم بد است. انسان وقتی دید حرف دیگری صحیح است بپذیرد و افتخار هم بکند، منتهی هنوز به نتیجه نرسیده نظر ندهد، تأمل کند. انسانی که از شما در مورد درستی یا نادرستی چیزی سؤال می‌کند، بگویید من الآن ممنوع هستم، هنوز مقدمات نتیجه‌گیری در من کامل نشده است، به مقام تصدیق نرسیده است، من دارم رویش فکر می‌کنم.

انسان عادت کند که به بسیاری از سؤالات جواب بدهد که من دارم روی آن فکر می‌کنم؛ حرف این را شنیدم، حرف او را هم شنیدم، اما دارم روی آن مطالعه می‌کنم. برای آنکه مشکل برایشان پیش نیاید حرف دو



طرف را گوش کنند. اگر حرف یک طرف را شنید و دیگر حاضر نشود به حرف دیگری گوش بدهد این بدتر است. اگر حاضر بشود حرف دیگری را هم گوش بگیرد به احتمال اینکه شاید حرف این درست و بهتر است، خوب است. اگر بدون تأمل حرف کسی را پذیرفت این مال این است که این شخص مایه نظرش کم است. مایه نظرش که بیشتر شد صد در صد قبول نمی‌کند. باید یک مقداری خودش فکر کند. اول صد در صد قبول نکند و صد در صد رد هم نکند. خوبی‌هایش را قبول می‌کند و بدی‌هایش را هم رد می‌کند.

### تصور و آنگاه تصدیق

#### سؤال نهم:

در خصوص تعویض رأی و نظر، اگر شرایط را بفرمایید بهتر است؛ زیرا با این توصیف خیلی از نظرات متزلزل می‌ماند.

انسان تصور نکرده تصدیق نکنند. من این ایراد را به روحانیون و حوزوی‌ها هم می‌گیرم، می‌گویم شما وقتی درباره سیستم بانکی بدون ربا صحبت می‌کنید باید اول بسنجید و بدون ربا را تصورش بکنی، بعداً تصدیقش بکنی. برای تصور چیزی، باید چندین سال روی آن مطالعه بکنی. تصور کند که اصلاً پول چیست، بعد ببیند که پول اعتباری حلال است یا حرام است، درست است یا درست نیست. من یک بار عرض کردم مشکل دانشگاه وابستگی‌اش است و مشکل حوزه بستگی‌اش. تا

حوزه بسته باشد، یعنی طرف نیاید در کارهای اجرایی و فقط بخواهد تجریدی در آنجا نظر بدهد، بستگی حوزه و وابستگی دانشگاه برای ما محصولش می‌شود سیستم بانکی بدون ربا!

مدتی قبل رئیس دادگاه ویژه قم به عنوان رئیس دادگاه ویژه شیراز معرفی گردید. ایشان به من گفت: ما در قم آمدیم تمام رباخواران را احضار کردیم تا رباخواری را از آنها بگیریم و تعهد هم از آنها بگیریم که دفعه دیگر ربا نخورند. مراجع هم بسیار از ما حمایت می‌کردند. وقتی همه اینها جمع شدند، یکی از اینها بلند شد و گفت: آقا اگر این فرمولی که بانک‌ها دارند به ما هم بگویید ما به همین فرمول بانک‌ها را عمل کنیم. بعد آمدیم نشستیم که به اینها چه بگوییم. آمدیم گفتیم: وقت تمام شد، می‌خواهند تشریف ببرند، آقایان رفتند. ابتدا باید تصور کرد بعد تصدیق نمود. چیزی را که تصور نکرده‌اید اجازه تصدیق آن را به خودتان ندهید. تکذیب و تصدیق هر دو نیاز به تصور دارد.

### انتقال فکر

سؤال دهم: با عنایت به اینکه امور اجرایی بر اساس قوانین و مقررات و مصوبات بایستی انجام شود، چنانچه در مورد مفاد قوانین به نواقص و اشکالی برخورد شود آیا فکر کردن در خصوص این موضوعات تأثیر و نتیجه‌ای خواهد داشت و آیا ضرورت دارد به مراجع ذیصلاح انعکاس

داده شود؟ لازم به توضیح است که بعضی از قوانین مصوب، مربوط به قبل از انقلاب و هنوز از طریق مجلس شورای اسلامی اصلاح نشده است! اشکال را خود گوینده گفت و جواب را هم خودش داد. ایشان گفت که در عمل به موارد ذیربط ارجاع بدهید. اول خودتان روی آن فکر کنید و سر و صدایش را بلند نکنید. «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» می‌گوید انتشار این اشکالات و ایرادات و نشر آن ممنوع است. «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» این را از سلسله مراتبش دنبال کنید. رهبری اگر در قانون اساسی فکر نمی‌کرد و اشکالات را شما منتقل به رهبری نمی‌کردید اصلاً تغییرات در اصل ۴۴ به وجود نمی‌آمد. هم فکر کردن و هم منتقل کردن.

### اجتهاد در تقلید

#### سؤال یازدهم:

آیا بهتر نیست که مرز تقلید از اجتهاد جدا شود تا خدای ناکرده کسی این امر الهی را زیر سؤال نبرد و نگوید که علما هم جلوی فکر کردن را گرفتند، در صورتی که این طور نیست؟  
شما اگر در امر تقلید اجتهاد نکنید و کوشا نباشید و تقلید در تقلید کنید، یعنی مرجع تقلیدتان را با اجتهاد انتخاب نکنید، تقلیدتان باطل است. تقلیدی که میانیش اجتهاد باشد، اجتهاد است نه تقلید. تقلیدی که میانیش

تقلید باشد در اسلام ممنوع است. اگر کسی اصول دین خود را اجتهاد نکند اعتقاداتش پایه‌ای ندارد. باید فکر کند و از عقل خود استفاده کند.

امام راحل (ره) در رابطه با حوزه هم فرموده بود: متأسفانه حوزه‌های ما تجریدی هستند. یعنی نیامدند در کارهای اجرایی وارد شوند. قبل از امام راحل (ره)، روحانیون اعلام می‌کردند ما تجربه داریم؛ هر وقت در سیاست دخالت کردیم شکست خوردیم. نوبت امام (ره) که شد، امام روی این موضوع شایع در روحانیون فکر کرد و جواب داد. گفت: شما رسمتان این بود که دخالت در سیاست نمی‌کردید. تا هزاران مسأله پیش می‌آمد، مردم می‌آمدند سراغ شما چیزی می‌نوشتند و شما هم امضایی می‌کردید و یا فشار می‌آوردند و شما هم نهی می‌زدید. کار نه اول داشت نه آخر داشت؛ نتیجه‌اش هم شکست بود. به خاطر اینکه سنت شما دخالت در مسائل سیاسی نبود.

پس این شکست را به خاطر عدم دخالت خوردید. اگر شیر دهانتان را سوزانده چرا به ماست فوت می‌کنید! چرا می‌گویید: چون دخالت کردیم شکست خوردیم! بگویید: چون دخالت نکردیم و ناشی بودیم شکست خوردیم. گفت: علاج کار این است که «دخالت کنید، دخالت کنید، دخالت کنید». مثل فردی که در رانندگی تمرین نمی‌کند و بدون تمرین قبلی و گواهینامه پشت ماشین می‌نشیند، حالا یا آدم زیر می‌گیرد یا به در و دیوار می‌زند و بعد هم می‌گوید هر وقت ما پشت



ماشین می‌نشینیم تصادف می‌کنیم. نه خیر، شما پشت ماشین بنشین و تمرین کن. زیاد رانندگی کن که کمتر خطا کنی، نه اینکه بگویی چون پشت ماشین نشستم خطا کردم و تصادف کردم. چون تجربه کم بود خطا واقع شد. پس باید تجربه کنی.

### سؤال دوازدهم:

نظر شما در مورد راه‌اندازی دفتر انتقادات و پیشنهادات چیست؟ چگونه می‌شود عمل کرد و راز موفقیت آنها چیست؟

جایزه بدهند به کسی که یک مشکل را حل می‌کند. من به نیروی انتظامی گفته بودم که اگر کسی ماشین من را جریمه کند یک سکه به او جایزه می‌دهم. یک بار با ماشین به اتفاق اهل بیت می‌رفتیم و راننده هم فردی بود که کارهای اهل بیت را انجام می‌دهد. ماشین حفاظتی هم از پشت سر ما، ما را حفاظت می‌کرد. در آباده جایی که نماد قبر حافظ را گذاشتند ماشین پلیس صدا زد که بایستید. ایستادیم. به راننده ما گفت بزن روی ترمز و آمد پشت ماشین دید چراغ خطر ماشین روشن نشد و جریمه‌اش کرد. من به فرمانده نیروی انتظامی وقت شهر گفتم: این یک سکه را بدهید به مأموری که ما را جریمه کرده است. از شهر آباده سؤال کردند فلان ساعت نوبت چه مأموری بوده که شیفت ایستاده؟ تا این افسر معلوم شد و به او گفتند: شما ماشین امام جمعه را جریمه کردید، گفت: به خدا

نمی‌دانستم ماشین امام جمعه است. آمد پیش ما و ما جایزه‌اش را به او دادیم.

### سؤال سیزدهم:

یکی از بزرگترین موانع تفکر در درون سازمان‌ها به ویژه سازمان‌های دولتی عدم تحمل فکر مخالف است، نصیحتی بفرمایید.

مخالف یک وقت مخالفت سیاسی می‌کند و تشنج ایجاد می‌شود؛ در این صورت نباید مصاحبه کند، نرود سخنرانی کند، بلکه بیاید در جلسه محرمانه و حرفش را بزند. تضعیف مجموعه نکند.

### سؤال چهاردهم:

لطفاً بفرمایید آیا می‌توان از مباحث علمی و مستندات خارجی در مسائل داخلی و بومی استفاده کرد؟ شیوه عملی آن را توضیح دهید.

گمان می‌کنم این سؤال را وقتی نوشتند که هنوز نحوه شیر مادر و شیر گوسفند را نگفته بودم، شما اگر داده‌های بین‌المللی را مصرف می‌کنید و وارده‌هایتان بین‌المللی باشد، هیچ عیبی ندارد، اما خروجی‌تان باید ملی باشد. ورودی شما هر چه می‌خواهد باشد؛ عمده خروجی است. خروجی نباید بین‌المللی باشد. این تصمیم‌سازی است.

دانش خود را از چه کسی دریافت کنیم؟

سؤال پانزدهم:

چه کسانی و چگونه باید به اینارگران سیستم توجه نمایند تا زمینه انحراف در آنها ایجاد نگردد و در نتیجه به خوارج تبدیل نشوند؟

اندیشه، تغذیه اندیشه، بالا بردن فکر، اینکه طرف مجتهد بشود. ما این دو جمله را داریم: «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالُ وَ لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ»؛ نگاه کن بین چه چیزی گفته شده، نگاه نکن که چه کسی گفته است. این یک روایت است. روایت دیگر در ذیل این آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۱</sup>، امام باقر علیه السلام می فرماید: مراد از طعام «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»<sup>۲</sup> می گوید: «عَمَّنْ»، نمی گوید: «عَمَّا». یعنی نگاه کند به علمش ببیند از چه کسی می گیرد. حالا شما می گوئید: یک جا به ما گفتید: «ما قال» را نگاه کن، جای دیگر می گوید: «مَنْ قَالَ» شما کیست! به ذهن می آید که تناقض باشد. نه، تناقض نیست. در تناقض هشت وحدت وجود دارد و این یک وحدت ندارد. چرا؟ چون در آنجا می گوید: «انظر الی ما قال». این را به کسی می گوید که قدرت تصور و قدرت تصدیق دارد و صاحب نظر است. به او می گوید: «انظر»؛ می توانی نگاه کنی، با ناظر دارد حرف

۱، علی علیه السلام، فرج الهموم، ص ۲۲۰ و نیز مراجعه کنید به غررالحکم، ص ۴۳۸.

ح ۱۰۰۳۷.

۲، انسان باید به غذای خویش بنگرد. سوره عبس، آیه ۲۴.

۳، کافی، ج ۱، ص ۴۹؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۸۷.

می زند و با کسی که چشم بینا دارد صحبت می کند. با این آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» انسان باید به خوراکش نگاه کند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: تو وقتی از کسی عملش را به عنوان خوراک می خواهی مصرف کنی، او را بشناس، بین آشپزت کیست. این دارد با مقلد حرف می زند، به کسی که می خواهد تقلید بکند می گوید: تحقیق کن، بین او کیست؟ حتی مرجع تقلیدت را با تحقیق بشناس! چرا؟ چون گفته های او خوراک علمی توست. رساله عملی او را تو می خوری و مصرف می کنی و طعام توست. او را بشناس. پس یکی هست که اوراق مضره و مضره را نظر می کند، تحقیق می کند و جواب می دهد. مضر و مضر نسبی است. برای آدمی که محقق است این مضر نیست. از این جهت خرید کتاب های کمونیستی و مضره برای مجتهدین اشکالی ندارد و حلال است و خواندن و نگاه داشتن آن هم حلال است. اما برای کسی که می خواهد مصرف خوراکش کند، حرام است. در هر چیزی اگر طرف در حد اجتهاد است و می تواند یک حکم را تفکیک کند و حق را از باطل تشخیص دهد برای او حلال است. و اما کسی که قدرت تفکیک و تشخیص ندارد حکم دیگر دارد؛ برای او مضر و ممنوع است.



### اندیشه برای برداشت صحیح

#### سؤال شانزدهم:

مبنا و منشأ قانونی و شرعی اتاق فکر و آثار

مرتبت بر آن چیست؟

این عقلی است، نیازی نیست که شرعی باشد. وقتی عقلی شد شرعی است. «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ.»<sup>۱</sup> گفتند: فکر کنید و کار کنید. فکر کنید و حرف بزنید. در قرآن این آیات را ببینید: «وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ \* لئن بَسَطْتُ إِلَيْكَ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* إني أريد أن تبوأ بإثمي وإثمك فتكون من أصحاب النار و ذلك جزاء الظالمين \* فطوعت له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين \* فبعث الله غراباً يبحث في الأرض ليريه كيف يواري سوءة أخيه قال يا ويلتي أعجزت أن أكون مثل هذا الغراب فأواري سوءة أخى فأصبح من النادمين \* من أجل ذلك كتبنا على بنى إسرائيل أنه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً و من

۱. هر آنچه را که عقل به آن حکم کند شرع نیز حکم می‌کند. فقه‌الشیعه، ج ۳، ص ۱۱.

أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»<sup>۱</sup>

معمولاً مفسرین می‌گویند: این آیات در مقام مدح هابیل و در مقام مذمت قابیل بیان شده است. از جمله کسانی که در آیات قرآن اندیشه می‌کنند، شیخ محمد عبده است. ظاهراً در «فی ظلال القرآن» است که گفته است: این آیات هم در مقام مذمت قابیل است و هم در مقام تعریض به هابیل. پس این یک فکر است، فکر کرده و نتیجه گرفته. این فرد شاگرد سید جمال الدین اسدآبادی است. سید جمال الدین، شیخ محمد عبده را که اهل سنت بود شیعه نکرده، اما او را سنی مستقیم کرده و سیستمش را عوض کرده است. سرپایش کرده است که فکر کند بعد حرف بزند، بعد خودش انتخاب کند. مطالعه کند و بعد نتیجه بگیرد.

شیخ محمد عبده آمد در مبارزات. گفت: ما چگونه حرف هابیل را به این احکام جائر بزنیم! این رئیس جمهور است، سفاک و خونریز و ستمگر است. اگر به

۱. و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت!» (برادر دیگر) گفت: «من چه گناهی دارم؟ زیرا، خداوند تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد! اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم؛ چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم تو با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو گناه را به دوش کشی)؛ و از دوزخیان گردی. و همین است سزای ستمکاران!» نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت و از زاینکاران شد. سپس خداوند زانگی را فرستاد که در زمین جست و جو (و کند و کاو) می‌کرد، تا به او نشان دهد که چگونه برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟» و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد. به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است و هر کس انسانی را از مرگ زهائی بخشد، چنان است که همه مردم را زنده کرده است. سوره مائده، آیه ۳۲، ۳۳.

ما بگوید: «لَأَقْتُلَنَّكَ؛ تو را می کشم»، ما هم در جواب، همان جواب هابیل را بدهیم که «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ...؛ اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم...» دیگر چی می ماند! اگر آمریکا ما را تهدید به قتل کند و ما هم همان حرف هابیل را بزنیم، این نمی شود. باید فکر شود و با فکر پیش رفت. سید جمال الدین اسدآبادی فکر کرد، روش اندیشیدن آورد و باب فکر را باز کرد. او حتی روی میرزای شیرازی اثرگذار بود. در نامه اش به میرزای شیرازی در مورد بانک می گوید: «البنک و ما ادراک ما البنک!»؛ یعنی اول تصورش را بکن که بانک چیست. آن روز او می گفت، امروز هم ما باید بگوییم: «البنک و ما ادراک ما البنک!» همه چیز اسلامی شده و از خدا می خواهیم این مسأله را هم اسلامی بفرماید!

کسی که می گوید: آیه در مقام مدح هابیل است خوب چه کارش باید کند؟ بیا فکر کن، بیا در عالم خارج، بیا این را اینجا بگو، به این (قابیل) بگو که چرا این کار را می کنی؟ اگر به من دست درازی کردی من از خودم دفاع می کنم، کشته هم شدی خون هدر است. باید فکر کند. آیه به ما می گوید: فکر کنید و حرف بزنید. دارد به هابیل همین را می گوید. آخرین آیه را ببینید: «مِنَ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...»<sup>۱</sup> نگذار قابیل همه انسانها را بکشد. این کشتن همه انسان هاست، تنها خودت نیستی، همه کشته می شوند. دوم: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»؛ و هر کسی انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که همه مردم را زنده کرده است. یعنی ای هابیل از جان خودت دفاع کن، حفظ جان خود بکن. اگر حیات خودت را حفظ کردی، ثواب حیات همه انسان ها را به تو می دهم. به هر جهت این عقلانی است. قبل از همه هم سید جمال الدین اسدآبادی تأکیدات زیادی روی آن داشته است.

### سؤال هفدهم:

در سیستم های اداری که مبنای سیاست گذاری آن مقررات مدون قانون است، روی اتاق های فکر تا چه میزان می تواند اثرگذار باشد؟

گاهی یک قانون را وارونه تعریف می کنند. بنشینید فکر کنید و قانون را درست تعریف کنید. رهبری فرمودند: اصل ۴۴ این است و با اینکه مدون شده بود رویش فکر کرد و نتیجه عکس گرفت.

### سؤال هجدهم:

در محیط کار چگونه می توان افراد فکور و صاحب اندیشه را شناخت و جهت داد و به کار

۱. به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته است.



## گرفت؟

سؤال پرسید. هر فردی که زود جواب داد، این علامت نیست که بهتر از همه است، این نمره‌اش از همه کمتر است. هر که گفت اجازه بدهی فکر کنم و بعد پاسخ بدهم، اهل فکر است. من سه یا چهار ساله بودم، می‌خواستم غذا بخورم و بخوابم. پدرم می‌خواست مرا مشغول کند تا سفره بیندازند و غذا هم بخورم. چیزی در دستش قایم کرد و بعد گفت: در کدام دستم است؟ (همین گل یا پوچ) من پدر شدم خواستم بچهام را مشغول کنم (همین پسرم را که مسئول دفتر نیز هست)، چیزی در دستم گذاشتم و از او خواستم پاسخ بدهد. گفت من چیزی را که نمی‌دانم جواب نمی‌دهم. متحول شدم و نگاه کردم و دیدم «قول بدون علم» در اسلام ممنوع می‌باشد. بر طبق فطرت، چیزی که انسان نمی‌داند نباید جواب بدهد و ما با این بازی‌ها چگونه قول به غیر علم را به دیگران تحمیل می‌کنیم. ما باید ابزار شیطان را حتی در بازی‌ها پیدا کنیم. شیطان از همه راه‌ها وارد می‌شود حتی از راه و روش‌های بازی.

«ثُمَّ لَا تَأْتِيهِمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ»<sup>۱</sup>

والسلام عليكم و رحمه الله و برکاته

۱. (ابلیس گفت): سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها به سزاقستان می‌روم. سوره اعراف، آیه ۱۷.